

معناشناسی اوصاف الهی

از دیدگاه صدرالمতألہین

امیرعباس علی‌زمانی

عضو هیأت علمی دانشگاه قم

در این مقاله سعی شده است تا دیدگاه‌های یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان مسلمان دربارهٔ تحلیل معنایی اوصاف الهی بیان شود. ملاصدرا، براساس مبانی خود در باب اصالت وجود، تشکیک وجود، اشتراک معنوی مفهوم وجود و... نتیجه گرفته است که همهٔ اوصاف سلبی خداوند، در حقیقت سلب سلب بوده و همهٔ آنها به سلب امکان از ذات خداوند بازگشت می‌کنند. همهٔ اوصاف ایجابی نیز گرچه به لحاظ مفهوم با یکدیگر متفاوت هستند، به حسب مصداق واحد بوده و همهٔ آنها به وجود و شدت و کمال وجود قابل ارجاع هستند.

صدرالمتألہین معتقد است که علاوه بر مفهوم وجود، سایر مفاهیم کمالی چون علم، قدرت، حیات و... نیز به معنای واحدی (= به نحو اشتراک معنوی) بر خالق و مخلوقات صدق می‌نمایند و از این جهت تفاوتی بین خالق و مخلوقات وجود ندارد. اختلاف و تمایز وجودی خالق و مخلوق امری حقیقی بوده و به مقام مصداق بازمی‌گردد.

صدراسعی می‌کند تا با ارائهٔ نظریهٔ «تشکیک» کثرت‌های مصداقی را با وحدت مفهومی سازگار کرده، توجیهی خردپسند از وحدت در معنا و کثرت تشکیکی در مصداق ارائه دهد. علاوه بر دیدگاه صدرالمتألہین، اشاره‌ای به دیدگاه حکیم سبزواری و علامه طباطبائی نیز شده است. کلید واژه‌ها: معناشناسی اوصاف الهی، اشتراک معنوی، تشکیک وجودی.

صدرالدین محمد شیرازی، ملقب به صدرالمتألهین، در کتاب الاسفار الاربعه، که مبسوط ترین کتاب فلسفی اوست، بحث از اوصاف الهی را چنین آغاز می کند:

الصفة اما ايجابية ثبوتيه و اما سلبية تقديسية ... فصفة الجلال ما جلّت ذاته عن مشابهة الغير و صفة الاكرام ما تكّرمت ذاته بها و تجمّلت. و الاولى سلوبٌ عن النقائص والاعدام و جميعها يرجع الى سلب واحد هو سلب الامكان عنه تعالى و الثانية تنقسم الى حقيقتية كالعلم والحياة و اضافية كخالقته والزّاقية ... و جميع الحقيقتات ترجع الى وجوب الوجود اعني الوجود المتأكّد و جميع الاضافيات ترجع الى اضافة واحدة هي اضافة القيومية¹

آنچه از این عبارت به دست می آید، این است که:

الف) اوصاف الهی یا ایجابی اند یا سلبی.

ب) اوصاف جلالیه، خداوند را از مشابهت با ممکنات منزّه کرده و احکام امکانی را از او سلب می کند.

ج) همه اوصاف سلبیه خدا به سلب نقایص، عیوب و محدودیت ها بازگشت کرده و همه این سلب ها در نهایت، به «سلب امکان» باز می گردند.

د) اوصاف حقیقیّه خداوند نیز به یک وصف واحد باز می گردند و آن وصف «وجوب وجود» است که چیزی جز تأکّد و شدّت در وجود نیست.

ه) همه اوصاف اضافیه خداوند نیز به یک اضافه بازگشت می کنند و آن اضافه «قیومیت» است. خالقیت و رزاقیت و ... صور مختلفی از همان قیومیت حضرت حق به شمار می روند.

صدرا دلیل این سعی وافر فلسفی خود را در بازگرداندن همه اوصاف حقیقیّه به یک وصف و نیز ارجاع همه اوصاف اضافیه به یک اضافه واحده را، حفظ مقام وحدت و بساطت مطلقه خداوند و عدم انتساب هرگونه کثرت و ترکیبی به آن ذات پاک می داند.

مرحوم علامه طباطبائی نیز دیدگاهی نزدیک به صدرا دارد:
ثم إن الصفة تنقسم انقساماً اولياً الى ثبوتية تفيد معنى ايجابياً كالعلم والقدرة و سلبية تفيد
معنى سلبياً و لا يكون الا سلب سلب الكمال فيرجع الى ايجاب الكمال لان نفي النفي
اثبات ... فالصفات السلبية راجعة بالحقيقة الى الصفات الثبوتية ...^۲
این دیدگاه دقیقاً نقطه مقابل دیدگاه طرفداران الهیات سلبی چون ابن میمون را بیان می‌کند که
همه اوصاف ایجابی را به اوصاف باز می‌گردانند.

نکته تازه‌ای که در بیان مرحوم علامه وجود دارد، ارائه تقریر دقیقی از معنای «اتصاف» است:
... قد تقدّم ان الوجود الواجبي لا سلب عنه كمالاً قطّ، فما في الوجود من كمالٍ «كالعلم
والقدرة فالوجود الواجبي واجد له بنحو اعلى و اشرف و هو محمول عليه على ما يليق
بساحة عزته و كبريائه و هذا هو المراد بالاتّصاف ...»^۳

ایشان پس از بیان معنای اتصاف، به توضیح بیشتر این معنا و مقصود می‌پردازند که می‌توان
خلاصه بیان ایشان را به قرار ذیل بیان کرد:

۱. خداوند علت هستی بخش همه موجودات و کمالات وجودی آنهاست. او علة العلل همه
سلسله ممکنات است.

۲. علت هستی بخش باید واجد کمالات معلول به نحو اعلا و اتم باشد، به طوری که هیچ
کمالی در معلول یافت نشود، الا این که آن کمال به نحو برتر و کامل تری در علتش وجود دارد.
۳. بنابراین، خداوند واجد همه کمالات مخلوقات به نحو اعلا و اشرف است، به گونه‌ای که
متناسب با ذات اوست.

۴. هیچ کمال وجودی از ساحت حق قابل سلب نیست. آنچه از ساحت حق سلب می‌شود،
اعدام، سلوب و نقایص است. بنابراین، همه اوصاف سلبیه، در واقع، سلب سلب هستند که
مستلزم ایجاب است.

۵. معنای اتصاف خداوند به اوصاف کمالیه نیز چیزی جز واجدیت این کمالات به نحو اعلا و
اتم و به گونه متناسب با ذات بسیط واجبی نیست.

صدر المتألهین، در ادامه بحث از اوصاف الهی به این نکته اشاره می‌کند که واجب الوجود،
گرچه به اوصاف مختلفی از قبیل علم و قدرت و حیات و ... متّصف می‌شود، تعدّد این اوصاف
به هیچ وجه مستلزم هیچ گونه تعدّد و تکثیری در ذات بسیط واجب الوجود نشده و همه این
اوصاف با این که به لحاظ مفهومی متکثر و متعدّد هستند، ولی به لحاظ مصداقی، موجود به

وجود واحد بسیطی هستند که در آن هیچ‌گونه تکثر و ترکیبی راه ندارد:
واجب الوجود و إن وصف بالعلم والقدرة والارادة و غيرها... لکن لیس وجود هذه
الصفات فيه الا وجود ذاته بذاته فهي و إن تغايرت مفهوماتها لکنها فی حقه تعالی موجود
بوجود واحد...^۴

صدرا معتقد است که همه این اوصاف موجود به وجود واحدی هستند که آن وجود واحد و
بسیط مصداق برای همه این اوصاف است. صدرا برای میان مقصود خویش به این سخن ابونصر
فارابی متوسل می‌شود که «وجود کله، وجوب کله، علم کله و...» و می‌افزاید: «لا أن شیئاً منه علم و
شیئاً آخر منه قدرة لیلزم التركيب».

صدرالمتألهین در مورد عینیت صفات خدا با ذات خدا (= نفی قول به غیریت و عروض)
می‌گوید:

... إن هذه الصفات الكمالیة كالعلم والقدرة و غیرهما لوكانت زائدة علی وجود ذاته لم یكن
ذاته فی مرتبة وجود ذاته مصداقاً لصدق هذه الصفات الكمالیة، فیکون ذاته بنفس ذاته
عارية عن معانی هذه النعوت...^۵

بنابراین، اگر خداوند در مرتبه ذات واجد این اوصاف کمالی نباشد و این اوصاف زاید بر
ذات خداوند باشند، در این صورت، او به حسب ذاتش فاقد این کمالات بوده و ذات او عاری و
تهی از این کمالات است. لازمه این فرض، این است که خداوند به حسب ذات ناقص بوده و
برخی از کمالاتش را از غیر خود دریافت کند که در این صورت، غیر واجب الوجود در واجب
موثر بوده و واجب الوجود منفعل از غیر خواهد بود.

علاوه بر این، این فرض مستلزم این است که مبدأ همه کمالات و خیرات خود فاقد آن
کمالات و خیرات باشد:

... لان ذاته مبداء كل الخیرات والكمالات فكيف یكون ناقصاً بذاته مستكماً بغيره فیکون
للغير فيه تأثير فیکون منفعلاً من غيره... و هو محال.^۶

صدرالمتألهین در پایان این بحث به این نتیجه می‌رسد که: اگر علم و قدرت و حیات و وجود
بالذات وجود نداشته باشد، علم و قدرت و حیات وجود بالغیر نیز وجود نخواهد داشت:

فاذن كل واحد من الوجود و کمالات الوجود... یجب ان ينتهي الي ماهو وجود قائم بذاته،
علم قائم بذاته... و هكذا فی جميع صفاته الكمالیة و یجب ان یكون جميعها واجبة
الوجود و ان یكون جميعاً امراً واحداً...^۷

ملاصدرا در تفسیر کلام امام العارفين علی‌السلام که می‌فرماید: «و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» مدعی است که مقصود امام از نفی صفات، نفی صفات زاید بر ذات است و الا مقصود نفی مطلق صفات کمالی از مرتبه ذات نیست، چرا که ذات او بذاته مصداق برای همه اوصاف و نعوت کمالیه است و همه این اوصاف کمالیه (از قبیل علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و ...) به یک وجود واحد بسیط موجود هستند. این اوصاف با این که از نظر مفهومی با یکدیگر متغایر هستند، از نظر مصداقی، در پرتو یک مصداق، واحد، وجود واحدی دارند.^۸

صدرا بر دفع هرگونه توهّم با صراحت بیان می‌کنند که:

... و ممّا يجب التنبيه عليه انه ليس معنى نفى الصفات عنه (تعالی) أنّها غير متحققه في حقه (تعالی) ليلزم التعطيل، كيف و هو منعتُ بجميع النعوت الالهيه والاسماء الحسنی في مرتبة وجوده الواجبي و جلّ جناب الحق عن فقد و عدم لصفة کمالیه بل المراد ان اوصافه و نعوته کلّها موجود بوجود واحد كما أنّ ذاتيات الماهية لنا موجود بوجود شخصی.^۹

آنچه از این سخن می‌توان آموخت این است که:

الف) مقصود از نفی صفات از خداوند، نفی صفات زاید بر ذات است نه مطلق صفات.
 ب) نفی مطلق صفات از خداوند، مستلزم تعطیل عقل از معرفت خداوند است، چرا که معرفت ما به ذات خداوند از طریق صفات خداوند است و با نفی مطلق صفات، ما هیچ راهی برای شناخت خدا نخواهیم داشت.

ج) اگر این اوصاف در مرتبه ذات تحقق نداشته باشند، امور سلبی و عدمی (=عدم اوصاف کمالیه) در ذات حق راه یافته و ذات او مشتمل بر امور عدمی و سلبی خواهد بود که این امر، علاوه بر اسناد ترکیب به ذات، مستلزم محدودیت و امکان ذات پاک ربوبی خواهد بود.

د) همان‌گونه که ذاتیت یک ماهیت موجود، در مقام تحقق با یک وجود واحد شخصی محقق و موجود می‌شوند و در متن واقع، هیچ‌گونه تمایز و تکثری وجود ندارد، اوصاف الهی نیز متحقق به یک وجود واحد شخصی هستند که در آن هیچ‌گونه تکثر و ترکیبی راه ندارد.

دیدگاه صدرالمتألهین در بحث معنشناسی اوصاف الهی، دست کم بر دو مبنای اساسی

استوار است:

۱. «اشتراک معنوی» در مفهوم وجود و نیز سایر مفاهیم کمالی از قبیل علم و قدرت و حیات، که براساس آن این اوصاف و محمولات به معنای واحد و یکسانی بر خالق و مخلوق حمل و

اطلاق می شوند.

۲. «نظریه تشکیک» که براساس آن اختلافات بین خالق و مخلوق در علم و قدرت و حیات و وجود، نوعی اختلاف تشکیکی شمرده می شوند که در این نحوه از اختلاف با این که مفهوم واحدی بر مصادیق متعددی صدق می کند، ولی صدق این مفهوم بر همه این مصادیق یکسان نیست و مصادیق این مفهوم در متن واقع به لحاظ شدت و ضعف، تقدّم و تأخر و ... با یکدیگر اختلاف دارند. اختلافی که در آن ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است. صدرا نظریه اشتراک معنوی در مفهوم وجود را «امری قریب به بدیهی اولی» می داند و می گوید:

«اما کونه مشترکاً بین الماهیات فهو قریبٌ من الاولیات»، ولی در عین حال، به تبیین همین امر قریب به بدیهی پرداخته و می گوید:

عقل آدمی به روشنی می یابد که میان هریک از موجودات با موجود دیگر نوعی سنخیت وجود دارد که این سنخیت بین یک موجود و یک امر معدوم یافت نمی شود، پس اگر موجودات در مفهوم وجود با یکدیگر شریک نباشند و از هر جهت با یکدیگر تباین داشته باشند، در این صورت، باید بعضی از موجودات در مقایسه با بعض دیگر همان وضعیتی را داشته باشند که وجود با عدم دارد...^{۱۰}

صدرا در این جا می خواهد بر این نکته تأکید کند که اشتراک موجودات با یکدیگر در معنا و مفهوم امری قراردادی نبوده و گویای یک نوع اشتراک و وحدت در مقام واقع است. اشتراک و وحدتی که صرفاً بین موجودات وجود داشته و به هیچ وجه بین یک امر موجود و یک امر معدوم تحقق ندارد.

از دیدگاه صدر المتألهین، مفهوم از آن جهت که مفهوم است آینه ای برای واقع و حاکی از آن است. بنابراین، وحدت یا کثرت مفهومی نیز امری قرار دادی و تابع وضع و جعل نبوده و از یک نوع وحدت یا کثرت در متن واقع ناشی می شود. او مدعی است که:

ولیسست هذه لاجل كونها متحدةً فی الاسم، حتی لو قدرنا انه وضع لطائفة من الموجودات والمعدومات اسم واحد اصلاً، لم تكن المناسبة بين الموجودات والمعدومات المتحدة فی الاسم اكثر من التي بين الموجودات الغير المتحدة فی الاسم بل ولا مثلها كما حکم به صریح العقل.^{۱۱}

بنابراین، این اتحاد صرفاً اتحاد در اسم و لفظ نبوده و از یک نوع اتحاد و سنخیت واقعی بین

موجودات سرچشمه می‌گیرد، به طوری که حتی اگر ما فرض کنیم که برای گروهی از موجودات و معدومات اسم واحدی انتخاب کنیم، صرف انتخاب چنین اسم واحدی موجب پیدایش یک نوع وحدت و مناسبت واقعی بین موجودات و معدومات نمی‌شود. وحدت و مناسبتی که بیش از وحدت و مناسبت بین موجودات غیر متحد در اسم باشد.

۲. نظریه تشکیک: مبنای دیگری که صدرالمتهلین با تأکید بر آن، به تبیین معنایی اوصاف الهی می‌پردازد، اصل «تشکیک در وجود» است.

در مکتب حکمت متعالیه، و براساس اصالت وجود، در عالم واقع هیچ چیزی غیر از وجود واقعیت ندارد. تنها وجود است که اصیل و منشأ اثر است. و رای وجود هیچ امر اصیل دیگری واقعیت ندارد. موجودات عینی نیز به میزانی که از نعمت وجود برخوردار هستند، دارای اثر بوده و واقعی شمرده می‌شوند.

اگر ما به دو نکته توجه کنیم، فهم معنای تشکیک برای ما آسان‌تر خواهد بود:

۱. در عالم واقع هیچ امر اصیل و منشأ اثری غیر از وجود واقعیت ندارد.

۲. موجودات واقعی، در عالم خارج متکثر بوده و با یکدیگر تفاوت واقعی دارند.

حال پرسش این است که منشأ این تکثر و تفاوت چیست؟ از آن‌جا که تنها امر اصیل و منشأ اثر وجود است، به ناچار این تمایز و تفاوت نیز به خود وجود برمی‌گردد.

همان‌گونه که قبلاً بیان کردیم، موجودات جملگی به یک معنا وجود دارند و حمل وجود بر آنها یکسان و به معنای واحد است، در عین حال، آنها با یکدیگر نیز اختلاف دارند، این اختلافات نیز به خود وجود باز می‌گردد.

برخی از موجودات مقدم بر برخی دیگر، بعضی از آنها قوی‌تر از بعضی دیگر و برخی کامل‌تر از برخی دیگر هستند. وجود علت، قوی‌تر و مقدم بر وجود معلول است، هم‌چنین وجود در هر یک از عقول طولی مقدم بر وجود در عقل دیگر است.^{۱۲}

در این معنای از تشکیک ما به الاشتراک موجودات عین ما به الامتیاز آنها، یعنی تفاوت و تمایز بین موجودات، صرفاً تفاوت و تمایز به حسب مراتب و درجات وجودی است.

بر این اساس، وجود «حقیقت واحد ذات مراتبی» است که در رأس سلسله وجود و در اوج مراتب آن وجود واجب الوجود قرار دارد که حمل وجود بر او به نحو ضروری و ازلی است. پس از وجود حضرت حق مراتب دیگری از وجود تحقق دارند که هر یک از آنها به گونه‌ای مشتمل بر

حدود عدمی و جهات نقصی هستند.

مرحوم علامه طباطبائی، در تبیین مسئله تشکیک می‌گویند:

الحقّ انها حقيقة واحدة في عين انها كثيرة لأنها تنتزع من جميع مراتبها و مصاديقها مفهوم الوجود العام البديهي و من الممتنع انتزاع مفهوم واحد من مصاديق كثيرة غير راجعة الى وحدة ما.^{۱۳}

ایشان سپس برای بیان دیدگاه خویش به مثال نور و وجود تشکیک در مراتب آن متوسل

می‌شود:

فالنور حقيقة واحدة بسيطة متكثرة في عين وحدتها و متوحدة في عين كثرتها، كذلك الوجود حقيقة واحدة ذات مراتب مختلفه بالشده و الضعف و التقدّم و التأخر و العلو و الدنو و غيرها....^{۱۴}

شهید مطهری نیز معتقدند که اگر کسی به مقدمات ذیل عنایت کافی کند، قبول تشکیک در

وجود، مسلم می‌شود:

۱. در عالم واقع، کمال و نقص، شدت و ضعف و غنا و فقر وجود دارد.

۲. هیچ‌یک از این امور بدون این‌که ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز باشد، تحقق یافتنی

نیست.

۳. ماهیت اشتداد‌پذیر و تشکیک‌پذیر نیست.

۴. اگر وجودات هم حقایق متباینه‌ای باشند که هیچ‌وجه اشتراکی در واقع ندارند، همه این

امور (کمال و نقص، شدت و ضعف و ...) بی‌معنا و تبیین‌ناپذیر می‌شوند. بنابراین، تبیین این

اموری که به طور مسلم وجود دارند تنها با نظریه تشکیک در وجود قابل قبول است.^{۱۵}

صدرالمتألهین معتقد است که اگر ما به این دو مبنا توجه داشته باشیم و نیز مقام مفهوم و

مصادق را از یکدیگر تفکیک کنیم و بدانیم که مفهوم از همه خصوصیات مصادق حکایت

نمی‌کند و تنها به حیثیت خاصی از حیثیت‌های متعدّد مصادق ناظر است، خواهیم دید که مفهوم

وجود، که از اصل تحقق عینی و منشأ آثار بودن و طرد عدم از یک شیء حکایت می‌کند، به همان

معنایی که بر واجب الوجود صادق است، به همان معنا بر ممکن الوجود نیز صادق است و به

همان معنایی که بر وجود عقول برتر دلالت می‌کند، بر وجود نفوس و وجود ماده نیز دلالت

می‌کند. این موجودات در اصل موجود بودن با یکدیگر هیچ‌گونه اختلافی ندارند. اختلاف و

تمایزی اگر وجود دارد، در نحوه وجود داشتن، مرتبه وجودی و اموری مانند آن است که مفهوم

وجود از آنها حکایت نمی‌کند. برای صدق یک مفهوم بر یک مصداق و یا مصادیق متعدّد، به هیچ وجه ضرورت ندارد که آن مفهوم از همه جهات و ویژگی‌های مصداق یا مصادیق خود حکایت کند، چرا که چنین امری ناممکن است.

همه تمایزات و اختلاف‌های مصداقی نیز در مفهوم منعکس نمی‌شود. تنها نکته‌ای که در این جا وجود دارد این است که صدق این مفهوم بر مصادیق متنوع، به نحو متواطی و یکسان نیست، بلکه به نحو تشکیکی است، به این معنا که صدق آن بر برخی از مراتب، اقدم، اشدّ و اولی از بعضی دیگر است.

صدرالمآلهین، در شرح اصول کافی، کتاب توحید، در ذیل حدیث دوم بیانی دارد که توجه به آن به فهم دیدگاه او کمک می‌کند:

... و اعلم انّ كثيراً من الناس لم يتصوّروا الواسطة بين كون الاسم المطلق على كثيرين مشتركاً لفظياً بينها كاسم العين الواقع على الاشياء المتخالفه او حقيقةً و مجازاً كوقوع اسم الاسد على الشجاع والسبع و بين كونه متواطياً واقعاً على الكل بمعنى واحد من غير تفاوت في كمالية و شدة في نفس المعنى المشتركة...^{۱۶}

صدرا در این بیان، اشتباه رایج و فراگیری را مطرح می‌کنند که براساس آن بسیاری از مردم تصور می‌کنند که وقتی اسمی بر امور کثیری اطلاق می‌شود ما تنها با دو گزینه روبه‌رو هستیم: الف) گزینه اول این است که این اسم به طور مشترک لفظی بر امور کثیره اطلاق شود، مانند واژه «عين» که بر اشیاي متخالف به نحو مشترک لفظی اطلاق می‌شود و یا مانند واژه اسد که به طور حقیقت و مجاز هم بر شیر درنده اطلاق شود و هم بر انسان شجاع.

ب) گزینه دوم این است که این اسم به طور حقیقی و به معنای واحد و کاملاً یکسانی (= متواطی) بر همه مصادیق خود اطلاق شود، به طوری که در بین مصادیق این مفهوم، هیچ‌گونه تفاوت و تمایزی از نظر شدت و ضعف یا تقدّم و تأخّر در صدق این مفهوم بر آنها وجود نداشته باشد. همه معقولات اولی از این قبیل هستند؛ برای مثال صدق مفاهیم ماهوی نوعی یا جنس و فصلی از این قبیل است.

ولی صدرا قسم سوم دیگری از حمل و اطلاق را نیز مطرح می‌کند که در آن، گرچه مفهوم واحد است، صدق این مفهوم بر مصادیق متعدّد خود به طور یکسانی نیست. صدق این مفهوم بر برخی از مصادیق نسبت به بعضی دیگر دارای اولویت، اقدمیت، اشدّیت و مانند آن است. مثال

بارز این نوع از مفاهیم از دیدگاه ملاصدرا، مفهوم وجود است که به نحو تشکیکی بر موجودات مختلف در مراتب مختلف وجود صدق می‌کند. صدرا سایر مفاهیم کمالی از قبیل علم، قدرت و حیات را نیز از این قبیل می‌داند.^{۱۷}

صدرا با صراحت می‌گوید:

ولم يعلموا ان هیهنا قسماً آخر من الکلی المشترك كالوجود بالنسبة الی الموجودات والنور بالنسبة الی الانوار والعلم بالنسبة الی العلوم... فهكذا القیاس فی الاسماء المشتركة بین الحقّ والخلق.

او اطلاق اسمای مشترک بین خالق و مخلوق را از این قبیل می‌داند. صدرا در ادامه این سخن به بیان وحدت تشکیکی در مورد مفهوم «علم» پرداخته و به خوبی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم واحد «علم» بر همه مراتب و انواع و اقسام علم به نحو تشکیکی صدق می‌کند.^{۱۸} حکیم سبزواری نیز در رساله‌ای از مجموعه رسائل خود، با عنوان «رساله‌ای در اشتراک معنوی صفات کمالیه بین حق و خلق»، از دیدگاه صدر المتألهین دفاع کرده است.

او در ابتدای این رساله می‌گوید: «پرسش‌گری از من در باب اطلاق اسمای خداوند بر غیر خداوند پرسیده است که آیا این اطلاق از باب اشتراک معنوی است و یا از باب دیگری است ... حکیم در پاسخ می‌گوید:

اقول، الحقّ انه من باب الاشتراك المعنوی والدلائل کثیرة و هی ادلة اشتراك الوجود معنیّ المذكورة فی کتب المتکلمین.^{۱۹}

سپس حکیم در ادامه می‌گوید:

فانّا نطلق علیه تعالیٰ و علی غیره لفظ الموجود فانّا نروم به منشأ الآثار اوالذی یخبر عنه اوالثابت العین و نحوها فقد حصل الاشتراك المعنوی اذلا یستدعی هذا الاشتراك الا ان هنا مفهوماً واحد عاماً یصدق علی الموجودات و هی معنونات لهذا العنوان الواحد لا ان حقيقة الوجود واحدة كما یتوّهم من لا یفرق بین المفهوم والمصدق...^{۲۰}

حکیم سبزواری نیز مانند صدرا تأکید می‌کند که ما نباید مقام مفهوم را با مقام مصداق خلط کنیم اشتراک معنایی به مقام مفهوم و معنا باز می‌گردد و به هیچ وجه مستلزم وحدت همه جانبه در جانب مصداق نیست. هر مفهومی و از آن جمله مفهوم وجود، از حیثیت عینی و واقعی خاصی حکایت می‌کند و هیچ مفهومی نمی‌تواند از تمام جهات واقعی مصداق حکایت کند.

حکیم سبزواری پس از این که نحوه اطلاق مفهوم وجود را بر خالق و مخلوقات به نحو

مشترک معنوی و به نحو تشکیکی را توضیح می‌دهد، می‌گوید:

وهكذا فی الصفات الکیالیّه، فان العالم مفهومه: من ینکشف لیدیہ الشیء و مفهوم القادر: من یفعل بالعلم والمشییة و مفهوم الحیّ هو الدّراک الفعّال و قس علیه باقی الاسماء فاذا اطلقناها علی غیره نرید بها هذه المفاهیم و اذا اطلقناها علی الواجب تعالی فاما ان نروم هذه فقد جاء الاشتراک المعنوی و ان کان الانکشاف کاصل الوجود فی حقّه... فوق مالایتناهی بما لایتناهی عدّة و شدة و فینا محدوداً و فی عین محدودیتہ ظلّاً و فیئاً لا اصلاً و شیئاً... ۲۱

بنابراین، در مورد اوصاف کمالیه الهی از قبیل علم و قدرت و حیات و ... می‌توان گفت که هر یک از این اوصاف دارای معنای واحد و مشترکی است که هم بر خالق و هم بر مخلوقات به نحو تشکیکی اطلاق می‌شود؛ برای مثال مفهوم علم عبارت است از انکشاف و حضور چیزی برای عالم. بنابراین، عالم کسی است که چیزی بر او منکشف و ظاهر شود، خواه این انکشاف با واسطه باشد یا بی واسطه، به نحو فعلی باشد یا انفعالی، تدریجی باشد یا دفعی و ... ، تمام این اختلافات و تمایزات به مقام واقع و مصداق برمی‌گردند، نه به مقام مفهوم و تصور. مراتب مختلف علم با همه تنوع و تکثری که دارند در یک جهت با یکدیگر شریک هستند و آن «انکشاف معلوم در نزد عالم» است. سایر اوصاف کمالیه وجودی از قبیل قدرت و حیات و ... نیز چنین هستند.

این مفاهیم نیز دارای معنای واحدی هستند که به نحوی تشکیکی بر خالق و مخلوق صدق می‌کنند.

۱. صدرالدین محمد شیرازی، الاسفار الاربعه، ج ۶، چاپ بیروت، ۱۹۹۰، ص ۱۲۰.
۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، نهایة الحکمة، چاپ جامعه مدرّسین، قم، ص ۲۸۴.
۳. همان، ص ۲۸۳.
۴. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲۰.
۵. همان، ص ۱۲۱.
۶. همان، ص ۱۳۴.
۷. همان، ص ۱۳۵.

۸. همان، ص ۱۴۰.
۹. همان، ص ۱۴۳.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۳۶.
۱۱. همان، ص ۶۷.
۱۲. همان، ص ۶۵.
۱۳. نهاية الحكمة، ص ۱۸.
۱۴. همان.
۱۵. مرتضى مطهری، شرح منظومه، ج ۱، انتشارات حکمت، ص ۲۳۱.
۱۶. صدرالدين محمد شيرازي، شرح الاصول الكافي، مكتبة المحمودي، ص ۲۹۸.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۲۹۹.
۱۹. حاج ملاهادی سبزواری، رسائل، تصحيح و مقدمه سيدجلال الدين آشتياني، ص ۶۰۵.
۲۰. همان.
۲۱. همان.